T.me/DaneshSad

درس دوازدهم: رستم و اشکبوس

خروش سواران و اسپان ز دشت ز بهرام و کیوان، همی برگذشت

قلمرو زبانی: بهرام: سیاره مریخ / کیوان: سیاره زُحَل / برگذشت: عبور کرد

قلمرو ادبی: بیت اغراق دارد. / بهرام و کیوان: مجاز از آسمان

قلمرو فکری: صدای فریاد جنگجویان و شیههٔ اسب ها از آسمانِ بلند فراتر رفت.

همه تیغ و ساعد ز خون بود لعل خروشان دل خاک، در زیر نعل

قلمرو زبانی: تیغ: شمشیر / لعل: سنگ گران قیمتِ سرخ رنگ/ حذف فعل(بود) در مصراع دوم به قرینه لفظی

قلمرو ادبی: مصراع اول: تشبیه: شمشیرها و دست ها مانند لعل، سرخ شده بودند. / نعل: مجاز از اسب / لعل، نعل: جناس / خاک: مجاز از زمین / تشخیص و اغراق: خروشان بودن خاک (مصراع دوم).

قلمرو فکری: شمشیر و دست‌های جنگجویان از خون سرخ شده بود. زمین به سبب تاخت‌وتاز اسب‌ها به فریاد درآمده بود.

نماند ایچ بار روی خورشید، رنگ به جوش آمده خاک، بر کوه و سنگ

قلمرو زبانی: ایچ: هیچ (قید) / با: بر

قلمرو ادبی: با روی خورشید نماند رنگ: کنایه از ترسیدن / به جوش آمده خاک: اغراق/ رنگ، سنگ: جناس/ روی خورشید: اضافه استعاری و تشخیص/ هر دو مصراع اغراق دارد/ مصراع دوم استعاره مکنیه به کار رفته است./ خاک ، کوه، سنگ: مراعات نظیر

قلمرو فکری: خورشید از شدت ترس رنگش پریده بود. خاک زمین و کوهستان هم از ترس هجوم جنگاوران، دچار اضطراب و وحشت شده بود.

به لشکر، چنین گفت کاموس گُرد که گر آسمان را بباید سپرد

قلمرو زبانی: کاموس یکی از فرماندهان سپاه افراسیاب/ گُرد: دلیر، پهلوان / سپُردن: طی کردن

قلمرو ادبی: آسمان را سپردن (طی کردن): اغراق

قلمرو فکری: کاموسِ پهلوان به لشکرش چنین گفت که اگر لازم است آسمان را هم طی کنید.

(مفهوم: انجام کارهای سخت برای رسیدن به هدف)

همه تیغ و گرز و کمند آورید به ایرانیان، تنگ و بند آورید

قلمرو زبانی: کمند: طناب، ریسمان. ریسمانی مخصوص اسیر کردن انسان یا حیوان/ تنگ: بند، تسمه

قلمرو ادبی: تیغ، گرز و کمند: مراعات نظیر / تیغ و گرز و کمند آوردن: کنایه از آماده شدن / بند و تنگ آوردن: کنایه از گرفتار و اسیر کردن.

قلمرو فکری: شمشیر و گرز و طناب بیاورید و ایرانیان را در تنگنا قرار دهید و به بند و زنجیر بکشید.

T.me/DaneshSad

دلیری کجا نام او اشکبوس همی بر خروشید برسان کوس

قلمرو زبانی: کجا: که / برخروشید: فریاد زد/ برسان: مانند، مثل (حرف اضافه)/ کوس: طبل/ حذف فعل (بود) به قرینه معنایی در مصراع اول

قلمرو ادبی: تشبیه: «اشکبوس مانند طبل جنگ خروشید».- برسان: ادات تشبیه است.

قلمرو فکری: دلاور و جنگجویی که نامش اشکبوس بود، مانند طبل بزرگِ جنگی نعره برآورد و خروشید.

بیامد که جوید ز ایران، نبرد سر هم نبرد اندر آرد به گرد

قلمرو زبانی: هم نبرد: حریف

قلمرو ادبی: ایران: مجاز از لشکر ایران / نبرد: مجاز از حریف (در مصراع اول) / سر به گرد آوردن: کنایه از شکست دادن/ واج آرایی: تکرار واج های «ن» ،«ر»

قلمرو فکری: اشکبوس آمد تا از لشکر ایران حریفی پیدا کند و او را شکست دهد و بکُشد.

بشد تیزرهّام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر

قلمرو زبانی: تیز: تند و سریع/ گبر: نوعی جامه جنگی، خفتان / خود: کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی بر سر می گذارند.// بشد (غیر اسنادی): رفت

قلمرو ادبی: ابر: مجاز از آسمان / مصراع دوم اغراق دارد. / گبر، ابر: جناس/ خود، گبر، رزم: مراعات نظیر

قلمرو فکری: رُهّام، با کلاه خود و لباس جنگی به میدان جنگ رفت وگرد و خاک رزم به آسمان بلند شد.

برآویخت رهّام با اشکبوس برآمد ز هر دو سپه، بوق و کوس

قلمرو زبانی: برآویخت: جنگید، درگیر شد / برآمد: بلند شد/ بوق: شیپور/ کوس: طبل

قلمرو ادبی: سپه: مجاز از افراد سپاه / بوق و کوس: مجاز از صدای بوق و کوس/ بوق، کوس، سپه: مراعات نظیر

قلمرو فکری: رهّام با اشکبوس درگیر شد و از هر دو لشکر صدای شیپور و طبل جنگی بلند شد.

به گرز گران دست برد اشکبوس زمین آهنین شد، سپهر آبنوس

قلمرو زبانی: گران: سنگین / آبنوس: درختی است که چوب آن سیاه‌رنگ آن سخت و صیقل پذیر است؛ مجازاً به معنی تیره و سیاه./ حذف فعل «شد» در مصراع دوم به قرینه لفظی: سپهر آبنوس [شد.]

قلمرو ادبی: تشبیه: «آسمان مانند آبنوس شد». / مصراع دوم اغراق دارد./آهنین شدن: کنایه از سخت شدن

قلمرو فکری: اشکبوس گرز سنگین خود را برداشت و زمین مثل آهن سخت و آسمان پر از گرد و غبار شد.

برآهیخت رهّام، گرز گران غمی شد ز پیکار دست سران

قلمرو زبانی: برآهیخت: برکشید / سران: پهلوانان/ غمی: خسته و ناتوان

قلمرو زبانی: گران – سران : جناس

قلمرو فکری: رُهّام گرز سنگین خود را بلند کرد. [بعد از مدتی] دستِ مبارزان از نبرد خسته شد.

T.me/DaneshSad

چو رهّام گشت از کشانی ستوه بپیچید زو روی و شد سوی کوه

قلمرو زبانی: ستوه: خسته، درمانده، رنجور ؛ ستوه گشتن: درمانده شدن/ شد(غیر اسنادی) : رفت

قلمرو ادبی: روی پیچیدن: کنایه از روی برگرداندن، فرار کردن/ روی و سوی: جناس / واج آرایی: تکرار مصوت «و» در مصراع دوم

قلمرو فکری: وقتی رهّام در نبرد با اشکبوس درمانده و خسته شد، فرار کرد و به سوی کوه رفت.

ز قلب سپاه اندر آشفت طوس بزد اسب، کاید بر اشکبوس

قلمرو زبانی: قلب سپاه: مرکز سپاه / کاید: که بیاید/ اندرآشفت: عصبانی و ناراحت شد.

قلمرو فکری: طوس که در مرکز سپاه بود، از فرار رُهّام خشمگین شد. اسب خود را به حرکت درآورد تا به جنگ اشکبوس برود.

تهمتن برآشفت و با طوس گفت که رهّام را جام باده است جفت

قلمرو زبانی: تهمتن: پهلوان، لقب رستم / «را» در مصراع دوم فک اضافه است.←جفتِ رهّام / باده: شراب/ با: به

قلمرو ادبی: مصراع دوم: کنایه از خوشگذرانی / گفت و جفت: جناس

قلمرو فکری: در این لحظه رستم با ناراحتی و عصبانیت به طوس گفت: رهّام اهل خوشگذرانی است [و مرد جنگ نیست!]

تو قلب سپه را به آیین بدار من اکنون، پیاده، کنم کارزار

قلمرو زبانی: قلب سپه: مرکز سپاه / کارزار: جنگ/ بدار: نگه دار

قلمرو ادبی: تو قلب سپه را به آیین بدار: کنایه از فرماندهی و رهبری مرکز سپاه طبق قواعد جنگ.

قلمرو فکری: تو مرکز سپاه را حفظ کن. (منظم نگه دار) من اکنون پیاده با اشکبوس می جنگم.

کمان به زه را به بازو فگند به بند کمر بر، بزد تیر چند

قلمرو زبانی: به بند کمر بر: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم / زه: چله کمان؛ کمان به زه: کمان آماده./ تیرچند: ترکیب وصفی مقلوب

قلمرو ادبی: کمانِ به زه: کنایه از کمانِ آماده شده برای تیراندازی./ کان، زه، تیر: مراعات نظیر/ واج آرایی: تکرار صامت«ب»

قلمرو فکری: رستم کمان آمادهٔ خود را به بازویش انداخت و چند تیر در کمربند خود قرار داد.

خروشید کای مرد رزم آزمای هماوردت آمد، مشو باز جای

قلمرو زبانی: مرد رزم آزمای: مرد جنگجو / هماورد: حریف، رقیب/ «ت» در هماوردت: مضاف الیه

قلمرو ادبی: مشو باز جای: کنایه از اینکه فرار نکن / واج آرایی: تکرار مصوت«آ»

قلمرو فکری: رستم [خطاب به اشکبوس] فریاد زد: ای مرد جنگجو! حریفت به میدان آمد، فرار نکن!

T.me/DaneshSad

کشانی بخندید و خیره بماند عنان را گران کرد و او را بخواند

قلمرو زبانی: عنان: افسار، دهانه/ خیره: حیران ، متعجب

قلمرو ادبی: عنان گران کردن: کنایه از از حرکت بازایستادن، متوقف کردن اسب

قلمرو فکری: اشکبوس خندید و با تعجب رستم را نگاه کرد. سپس اسبش را متوقف کرد و رستم را مورد خطاب قرار داد.

بدو گفت خندان که نام تو چیست؟ تنِ بی سرت را که خواهد گریست؟

قلمرو زبانی: خندان: قید / «را»: حرف اضافه «بر» (بر تن بی سرت ...) / «که» در مصراع اوّل حرف ربط است / «که» در مصراع دوم ضمیر (چه کسی) است/ چیست : چه است؟ ←چه : مسند

قلمرو ادبی: که، که: جناس همسان / بیت طنزآمیز است.

قلمرو فکری: با لبخند به رستم گفت: نام تو چیست؟ و چه کسی بر تنِ بی‌سر تو گریه خواهد کرد؟

تهمتن چنین داد پاسخ که نام چه پرسی کزین پس نبینی تو کام

قلمرو زبانی: کام: مراد و آرزو، قصد، نیت ؛ کام دیدن: به آرزو رسیدن.

قلمرو ادبی: نام، کام: جناس / نبینی تو کام: کنایه از زنده نمی مانی.

قلمرو فکری: رستم پاسخ داد که چرا نام مرا می پرسی؟ در حالی که به زودی کشته می شوی و به آرزویت [که کشتن من است]، نمی رسی.

مرا مادرم نام، مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگِ تو کرد

قلمرو زبانی: «را» در مصراع اول فک اضافه است (مادرم نامِ من را) / پتک: چکش بزرگ فولادین، آهن کوب/ ترگ: کلاه‌خود

قلمرو ادبی: واج آرایی: تکرار واج های «م» و «گ» / مصراع دوم: تشخیص و تشبیه/ ترگ: مجاز از سر / مرگ، ترگ: جناس / بیت طنزآمیز است/ پتک ترگ کسی بودن : کنایه از عامل و سبب مرگ کسی بودن

قلمرو فکری: مادرم نام مرا « مرگ تو (اشکبوس)» نهاده است و سرنوشت هم مرا پتکی ساخته تا بر سر تو کوبیده شوم.

کشانی بدو گفت: بی بارگی به کشتن دهی سر به یکبارگی

قلمرو زبانی: بارگی: اسب؛ «باره» نیز به همین معناست./ به یکبارگی: فوراً

قلمرو ادبی: سر: مجاز از وجودِ رستم

قلمرو فکری: اشکبوس گفت: بدون اسب، خیلی زود خود را به کشتن می دهی.

تهمتن چنین داد پاسخ بدوی که ای بیهده مرد پرخاش جوی

قلمرو زبانی: تهمتن: لقب رستم / بیهده: بیهوده/ مرد پرخاش جوی : جنگجو

قلمرو فکری: رستم به اشکبوس چنین پاسخ داد: که ای جنگجوی بیهوده گوی... (این بیت و بیت بعدی موقوف المعانی اند.)

T.me/DaneshSad

پیاده ندیدی که جنگ آورد سر سرکشان زیر سنگ آورد؟

قلمرو زبانی: جنگ آوردن: جنگیدن/ سرکش : یاغی ، نافرمان

قلمرو ادبی: سر زیر سنگ آوردن: کنایه از شکست دادن / جنگ، سنگ: جناس/ واج آرایی«س» / سرکشان: مجاز از پهلوانان و حریفان نیرومند

قلمرو فکری: آیا تاکنون ندیده ای که کسی پیاده بجنگد و پهلوانان نیرومند را شکست دهد؟

هم اکنون تو را ای نبرده سوار پیاده بیاموزمت کارزار

قلمرو زبانی: کارزار: جنگ// را (مصراع اول): حرف اضافه «به» (ای نبرده سوار به تو ..) / تو: بدل تاکیدی است از «ت» در مصراع دوم./ «ت» در بیاموزمت: متمم ←به تو بیاموزم. / کارزار: مفعول

قلمرو ادبی: سوار، پیاده: تضاد / بیت طنزآمیز است./ منظور از نبرده سوار« اشکبوس» است.

قلمرو فکری: ای سوارکار جنگجو، هم اکنون پیاده، روش جنگیدن را به تو می‌آموزم! (و یا: روشِ پیاده جنگیدن را به تو می‌آموزم.)

پیاده مرا زان فرستاد طوس که تا اسپ بستانم از اشکبوس

قلمرو زبانی: پیاده: قید/ زان : به این علت

قلمرو زبانی: واج آرایی: تکرار واج «س»

قلمرو فکری: طوس به این دلیل مرا پیاده به مبارزه فرستاده است که اسب تو را به غنیمت بگیرم.

کشانی بدو گفت با تو سلیح نبینم همی جز فسوس و مزیح

قلمرو زبانی: کشانی: اشکبوس/ سلیح: افزار جنگ، ممال سلاح/ فسوس: مسخره کردن/ مزیح: شوخی، ممال مزاح / نبینم همی: نمی بینم (مضارع اخباری)

قلمرو ادبی: تشبیه فسوس و مزاح به سلاح (تشبیه پنهان)

قلمرو فکری: اشکبوس به رستم گفت: من سلاحی غیر از مسخره کردن و شوخی با تو نمی بینم.

بدو گفت رستم که تیر و کمان ببین تا هم اکنون، سر آری زمان

قلمرو ادبی: سرآری زمان: کنایه از اینکه خواهی مُرد / کمان، زمان: جناس ناهمسان

قلمرو فکری: رستم به او گفت: تیر و کمانم را با دقت نگاه کن که هم اکنون عمرت به پایان می رسد.

چو نازِش به اسپ گرانمایه دید کمان را به زه کرد و اندر کشید

قلمرو زبانی: گرانمایه: قیمتی، ارزشمند / زه: چله کمان / کمان به زه: کمان آماده.

قلمرو زبانی :کمان را به زه کرد: کنایه از آماده تیراندازی شد.

قلمرو فکری: رستم وقتی دید که اشکبوس به اسب ارزشمندش می نازد، کمان را آماده تیراندازی کرد و کشید.

T.me/DaneshSad

یکی تیر زد بر برِ اسب اوی که اسب اندر آمد ز بالا به روی

قلمرو زبانی: «بَر» اول: حرف اضافه / « بَر» دوم: سینه

قلمرو ادبی: بر، بر: جناس همسان/ روی ، اوی: جناس

قلمرو فکری: تیری به پهلوی (سینه) اسب او زد به گونه‌ای که اسب سرنگون شد و به زمین افتاد.

بخندید رستم، به آواز گفت که بنشین به پیش گرانمایه جفت

قلمرو زبانی: به آواز: صدای بلند/ گرانمایه: باارزش/ گرانمایه جفت: ترکیب وصفی مقلوب

قلمرو ادبی: گفت ، جفت: جناس / بیت دارای طنز است.

قلمرو فکری: رستم خندید و [با تحقیر و تمسخر] فریاد زد: «حالا پیش اسب ارزشمندت بنشین»!

سزد گر بداری، سرش در کنار زمانی بر آسایی از کارزار

قلمرو زبانی: سزد: شایسته است/ کنار: آغوش / برآسایی: استراحت بکنی/ مرجع ضمیر«ش»: اسب اشکبوس

قلمرو ادبی: بیت طنزآمیز است./ واج آرایی «ر»

قلمرو فکری: شایسته است که برای لحظاتی سر اسب را در آغوش بگیری و مدتی از جنگیدن استراحت کنی.

کمان را به زه کرد زود اشکبوس تنی لرز لرزان و رخ، سندروس

قلمرو زبانی: سندروس: صمغی زرد رنگ که از نوعی درختِ سرو کوهی گرفته می شد. / زه: چله کمان، وتر

قلمرو ادبی: تشبیه: چهره اش مانند سندروس زرد شد. / رخ سندروس شدن: کنایه از ترسیدن./ کمانِ به زه کرد: کنایه از آماده کردن کمان برای تیراندازی. / تنی لرز لرزان: کنایه از ترس و وحشت / واج آرایی: تکرار واج های «ز»، «ر».

قلمرو فکری: اشکبوس در حالی‌که از شدت خشم می‌لرزید و صورتش زرد شده بود،سریع کمان را آماده کرد.

به رستم بر آنگه ببارید تیر تهمتن بدو گفت بر خیره خیر

قلمرو زبانی: خیره خیر: بیهوده / به رستم بر: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم.

قلمرو ادبی: استعاره: ببارید تیر (مکنیه) / مصراع اول دارای «اغراق» است.

قلمرو فکری: سپس به سوی رستم تیرهای زیادی روانه کرد. رستم به او گفت: بیهوده... (با بیت بعدی موقوف المعانی اند.)

همی رنجه داری تن خویش را دو بازوی و جان بد اندیش را

قلمرو زبانی: رنجه داری: اذیت می کنی / بداندیش: بدخواه ، بدسرشت، پلید

قلمرو فکری: با این کار فقط خودت را خسته می کنی و جسم و روح پلید خود را آزار می دهی.

تهمتن به بندِ کمر، برد چنگ گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ

قلمرو زبانی: گزین کرد: انتخاب کرد/ خَدنگ: درختی بسیار سخت، محکم و صاف که از آن نیزه، تیر، زین اسب و مانند اینها را می ساختند./ چوبه: واحد شمارش تیر

T.me/DaneshSad

قلمرو فکری: رستم به تیردان دست بُرد و یک تیر محکم از جنس چوب خدنگ انتخاب کرد.

یکی تیر الماس پیکان، چو آب نهاده بر او چار پرّ عقاب

قلمرو زبانی: تیرِ الماسْ پیکان: تیری با پیکان فولادیِ تیز / پیکان: نوک تیر / چار: چهار

قلمرو ادبی: مصراع اول دو تشبیه دارد: ۱-نوک تیر مانند آب، درخشان بود. ۲- پیکان مانند الماس سخت و بُرّنده است.

قلمرو فکری: تیری بُرّنده مثل الماس که نوک آن را صیقل داده و بر آن چهار پر عقاب بسته بود. (که پس از پرتاب منحرف نشود.)

کمان را بمالید رستم به چنگ به شَست اندر آورده، تیرِ خدنگ

قلمرو زبانی: شست: انگشت شست (به حلقه انگشترمانندی که هنگام تیراندازی در انگشت شست می نهادند هم شست می گفتند.) / خدنگ: درختی بسیار سخت، محکم و صاف که از آن نیزه، تیر، زین اسب و مانند اینها می ساختند.

قلمرو ادبی: چنگ: مجاز از دست /کمان ، شست ، تیر : مراعات نظیر

قلمرو فکری: رستم کمان را در دست گرفت و با انگشت شست، تیر خدنگ را در کمان نگه داشت و آمادهٔ پرتاب کرد.

بزد بَر بَرو، سینهٔ اشکبوس سپهر آن زمان، دست او داد بوس

قلمرو زبانی: «بَر» اول: حرف اضافه / « بَر» دوم: سینه

قلمرو ادبی: مصراع دوم: تشخیص / بیت اغراق دارد / دست بوسیدن: کنایه از تحسین ، احترام و تشکر / بَر، بَر: جناس همسان / واج آرایی: تکرار واج های «ب»، «س»

قلمرو فکری: رستم تیر را به سینهٔ اشکبوس زد آسمان در آن لحظه دست رستم را بوسید و او را تحسین کرد.

کشانی هم اندر زمان، جان بداد چنان شد که گفتی ز مادر نزاد

قلمرو زبانی: هم اندر زمان: فوراً، بی درنگ/ گفتی: گویی، انگار/ نزاد: متولد نشد

قلمرو ادبی: بیت اغراق دارد/ جان دادن: کنایه از مُردن

قلمرو فکری: اشکبوس در همان لحظه جان داد. به طوری که گویی اصلاً به دنیا نیامده بود.

کارگاه متن پژوهشی درس دوازدهم

قلمرو زبانی

۱-بیت زیر را پس از مرتب سازی اجزای کلام، به نثر ساده برگردانید.

بشد تیز، رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر

- **مرتب سازی: رهام با خود و گبر تیز بشد. گرد رزم به ابر اندر همی آمد.**
- **نثر ساده:رهَام،با کلاه‌خود و لباس جنگی به میدان جنگ رفت و گرد و خاک جنگ به آسمان بلند شد.**

T.me/DaneshSad

۲ وقتی می گوییم «بهار» به یاد چه چیزهایی می‌افتید؟

درخت، گل، شکوفه، جوانه، شکفتن و... از چیزهایی هستند که به ذهن می‌رسند و به‌صورت یک مجموعه یا شبکه با هم می‌آیند؛ به این گونه شبکه‌ها یا مجموعه‌ها «شبکهٔ معنایی» می‌گویند.

اکنون معنای هر واژه را بنویسید؛ آنگاه با انتخاب کلماتی دیگر از متن درس برای هر واژه، شبکهٔ معنایی بسازید.

گرز
- معنا: عمود آهنین
- شبکهٔ معنایی: کمان، تیر، کمند، تیغ

کیوان
- معنا: سیاره زحل
- شبکهٔ معنایی: بهرام، خورشید، آسمان، زمین

۳–در تاریخ گذشته زبان فارسی، گاهی یک «متمم» همراه با دو حرف اضافه به کار می رفت؛ مانند:

به جمشید بر، تیره گون گشت روز همی کاست زو، فر گیتی فروز فردوسی

در این درس، نمونه دیگری برای این گونه کاربرد متمم پیدا کنید.

به رستم بر آنگه ببارید تیر / تهمتن به بند کمر بر برد چنگ

٤– گاهی در برخی واژگان مصوت «ا» به مصوت «ی» تبدیل می شود؛ مانند؛

رکاب ← رکیب

جهاز ← جهیز

به این شکل های تغییر یافته،کلمات «مُمال» گفته می شود.

چند نمونه «ممال» در متن درس بیابید و بنویسید.

سلیح← ممال: سلاح مزیح← ممال : مزاح

قلمرو ادبی

۱–مفهوم کنایی هریک از عبارت های زیر را بنویسید.

عنان را گران کردن: کنایه از متوقف کردن اسب

سر هم نبرد به گرد آوردن: حریف راشکست دادن ؛ حریف را مغلوب کردن

۲–یکی از آداب حماسه، رجزخوانی پهلوانان دو سپاه است. کدام ابیات درس، نمونه هایی از این رجزخوانی هستند؟ **ابیات ۱۹ تا ۲۸**

۳–هرگاه در بیان ویژگی و صفت چیزی، زیاده روی و بزرگ نمایی شود، در زبان ادبی به این کار«اغراق» می گویند. این آرایه در متن های حماسی کاربرد فراوان دارد؛ مانند:

T.me/DaneshSad

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب فردوسی

از متن درس، دو نمونه از کاربرد «اغراق» را بیابید و آن را توضیح دهید.

خروش سواران و اسپان ز دشت ز بهرام و کیوان ، همی برگذشت

توضیح: بزرگنمایی در بلندی صدای خروش جنگجویان- شاعر می گوید صدای خروش جنگجویان از بهرام و کیوان هم فراتر رفته بود.

نماند ایچ با روی خورشید، رنگ به جوش آمده خاک، بر کوه و سنگ

بزرگنمایی در سختی وحشت نبرد – شاعر می گوید خورشید از شدت ترس رنگش پریده بود. خاک زمین و کوهستان هم از ترس هجوم جنگاوران، دچار اضطراب و وحشت شده بود.

٤-در کدام ابیات، لحن بیان شاعر، طنزآمیز است؟ **ابیات ۲۱- ۲۵ -۲۷ - ۳۱**

قلمرو فکری

۱-چرا رستم از رهام برآشفت؟ **چون در برابر اشکبوس شکست خورد و فرار کرد.**

۲- به نظر شما چرا رستم پیاده به نبرد، روی آورد؟

چون با سرعت و شتاب خود را به میدان نبرد رسانده بود، رخش خسته و فرسوده شده بود. از طرفی دیگر رستم با این کار دشمن را به نوعی تحقیر می کرد.

۳-بر پایه این درس، چند ویژگی برتر رستم را بنویسید.

شجاعت ، قدرت جنگاوری، رجزخوانی، وطن دوستی

٤-از دید جنبه های فکری و شخصیتی چه ویژگی هایی در کلام فردوسی هست که ما ایرانیان بدان می بالیم؟

دشمن ستیزی، میهن دوستی ، خردورزی، آموزه های اخلاقی

گنج حکمت: عامل و رعیت

ذوالنون مصری پادشاهی را گفت: «شنیده ام فلان عامل را که فرستاده ای به فلان ولایت، بر رعیت درازدستی می کند و ظلم روا می دارد». گفت: «روزی سزای او بدهم». گفت: «بلی، روزی سزای او بدهی که مال از رعیت تمام ستده باشد. پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی، درویش و رعیت را چه سود دارد»؟ پادشاه خجل گشت و دفع مضرت عامل بفرمود در حال. «گلستان سعدی»

قلمرو زبانی: ذالنون مصری: از بزرگان و مشایخ صوفیه / عامل: حاکم / پادشاهی را (به پادشاهی) «را» حرف اضافه است / ستده باشد: گرفته باشد / مصادره: جریمه کردن، تاوان گرفتن / خزینه: ممال خزانه / مضرت: زیان، گزند، ضرر رساندن / زجر: آزار و اذیت، شکنجه / درحال: فوراً

قلمرو ادبی: درازدستی کردن: کنایه از «تجاوز و ستم»

قلمرو فکری: ذوالنون مصری به پادشاه گفت: «شنیده‌ام حاکمی که تو به یکی از شهرها فرستاده‌ای، به مردم ظلم

T.me/DaneshSad

می‌کند.»پادشاه پاسخ داد: «یک روز او را مجازات خوهم کرد.» ذوالنون گفت: «بله، روزی او را مجازات خواهی کرد که مال مردم را کامل از آنها گرفته باشد. بعد با شکنجه و جریمه آن مال از او می گیری و در خزانه خود می گذاری. چه سودی برای فقرا و مردم عادی دارد؟»

پادشاه خجالت کشید و فوراً دستور داد تا زیان و ظلم آن حاکم بر مردم برطرف شود

سر گرگ باید هم اول برید نه چون گوسفندان مردم درید

قلمرو ادبی: سر: مجاز از «گردن» / سر بریدن: کنایه از «کشتن» / بیت دارای مَثَل است.

قلمرو فکری: گرگ(ظالم) را همان اول باید کُشت. نه زمانی که گوسفندان(مردم عادی) مردم را از بین برد.

درس سیزدهم: گُردآفرید

چو آگاه شد دختر گژدهم که سالار آن انجمن، گشت کم

قلمرو زبانی: سالار: سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی بزرگ و منصبی رفیع باشد، حاکم / گژدهم: نام یکی از پهلوانان ایرانی / انجمن: جمع، مجمع (در اینجا منظور سپاه است.)

قلمرو ادبی: کم گشتن: کنایه از ناپدید شدن، اسیر شدن

قلمرو فکری: وقتی گُردآفرید، دختر گُژدَهَم، باخبر شد که فرماندهٔ دژ سپید (هجیر) اسیر شده است.

زنی بود برسان گردی سوار همیشه به جنگ اندرون، نامدار

قلمرو زبانی: برسانِ: مانند/ گُرد: دلیر، پهلوان / به جنگ اندرون: دو حرف اضافه برای یک متمم

قلمرو ادبی: مصراع اول: تشبیه

قلمرو فکری: او زنی بود که مثل پهلوانان سوارکار، در میدان های نبرد، صاحب‌نام و مشهور بود.

کجا نام او بود «گردآفرید» زمانه ز مادر، چنین نآورید

قلمرو زبانی: کجا: که/ زمانه: روزگار/ ناورید: نیاورد

قلمرو ادبی: مصراع دوم: تشخیص / بیت اغراق دارد.

قلمرو فکری: او گُردآفرید نام داشت. تا آن زمان دختری مانند او به دنیا نیامده بود.

چنان تنگش آمد ز کارِ هجیر که شد لاله رنگش به کردار قیر

قلمرو زبانی: لاله رنگ: به رنگ لاله، سرخ رنگ / به کردارِ: مانند (حرف اضافه)

قلمرو ادبی: لاله: استعاره از صورت / مصراع دوم: تشبیه (صورتش مانند قیر سیاه شد) / ننگ، رنگ: جناس

قلمرو فکری: [گُردآفرید] آنقدر از شکست هُجیر عصبانی و شرمگین بود که صورتِ سرخش مثل قیر سیاه شد.